

Theoretical-Philosophical Explanation of Geographical Space in Positivism and Hermeneutics Methodology Schools

Ehsan Lashgari *

Assistance Professor of Political Geography, Yazd University, Yazd, Iran

Abstract

Explanation of one concept in different cognitive schools has very great importance. In this field, in the geographical sciences; space concept as a very important paradigm in the geography could be taken different meaning in different cognitive schools. Space consists of a bilateral relation between human and the environment. Geographical science analyses this space and its issues with human and physical dimension. So, in this paper, the main question is 'what is the definition of space in Positivism and Hermeneutics schools?'. This research has fundamental approaches in the philosophy of geography and has referred to valid documents and bibliographies for the compilation of information. This research deals with descriptive and analytical approaches, the space definition has been given according to the characteristics of the two important schools. Findings of the research reveal that in the Positivism school, space was considered as a perceptual concept. In other words, researchers should make use of their sense and their experience for detecting things in space. In Positivism school, a researcher should not involve his ideology or his culture for discovering the truth. So, Positivism geographical research has been integrated with quantitative tools such as statistics, mathematics and positive models. In Hermeneutics school, meanings, ideas, theories, together obtain their objectivity and importance by a dominant power and ideology. In this school, geographical spaces also are derived from dominant ideological and power. Consequently, the ruling discourses are constantly creating meaning and landscape, and recognizing these symbols and perspectives requires a kind of interpretation to identify the forces and non-visible discourses that make these symbols.

Key words: Space, Methodological Schools, Philosophy, Positivism, Hermeneutics.

تبیین مفهوم فضای جغرافیایی در مکاتب روش‌شناسی اثبات‌گرا و هرمنوتیک

احسان لشگری تفرشی*، استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه یزد، یزد، ایران

وصول: ۱۳۹۴/۰۴/۱۳ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۰۶، صص ۵۴-۳۵

چکیده

در فلسفه علم و بویژه در علوم انسانی تعریف و شناخت مفاهیم و موضوعات مورد مطالعه می‌تواند مبنای هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه متفاوت و یا حتی متضاد داشته باشد. از این جهت تعیین چارچوب نظری شناخت یک مفهوم بنیادین؛ از مبنایی‌ترین اصول مطالعه و شناخت مفاهیم و موضوعات می‌باشد. در علوم جغرافیایی یکی از مفاهیم پارادایم‌های تعیین‌کننده، مفهوم فضا می‌باشد که تفسیر آن در مکاتب مختلف روش‌شناسی از جمله در پوزیتیویسم (اثبات‌گرایی) و هرمنوتیک (تفسیری) متفاوت می‌باشد. از این رو با توجه به بنیادین بودن موضوع، در این پژوهش کوشش گردیده با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با مراجعه به مستندات معتبر نظری رویکرد نوینی در رابطه با شناخت مفهوم فضا در هر کدام از این مکاتب ارائه گردد. یافته‌های تحقیق بیانگر آن است مفهوم فضا در روش‌شناسی اثبات‌گرا (پوزیتیویستی) به مثابه پدیده‌ای عینی شناخته می‌شود که ناشی از تعامل متقابل انسان و محیط ظهور یافته و تنها با تائیدات تجربی و عقلانی و با اتکا به ابزارهای کمیت‌پذیر می‌توان پراکنش و تحلیل روابط بین پدیده‌های فضایی را مورد مطالعه قرار داد. در نقطه مقابل در چارچوب مکتب هرمنوتیک نمادها و فرایندهای فضایی منتج از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی خود می‌باشند. بطوری‌که هر فضای جغرافیایی به یک منبع گفتمان و اقتدار وابسته است که الزاماً این منبع قدرت و اقتدار سیاسی می‌تواند مشهود هم نباشد. ضمن اینکه برداشت و نتیجه‌گیری و تفسیر افراد مختلف از فضای واحد بر اساس انگیزه و ذهنیت آن‌ها می‌تواند ناهمسان باشد و این مسئله مؤید نسبی بودن فضا می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: فضای جغرافیایی، مکاتب روش‌شناسی، فلسفه، اثبات‌گرایی، هرمنوتیک.

مقدمه

در مطالعه ابعاد مختلف جامعه‌ای انسانی، نسبت‌سنجی یک مفهوم با مکاتب مختلف شناختی اهمیت بسیار زیادی دارد؛ زیرا برداشت‌ها، معانی و مفاهیم برگرفته از یک مفهوم در مکاتب مختلف متفاوت و گاه حتی متضاد است و این مسئله، بنیاد تفسیرهای متفاوت از مفهوم یک پدیده و منشأ ظهور راه‌حل‌های مختلف برای حل مسائل و معضلات در جامعه خواهد شد (لشکری، ۱۳۹۳: ۲۳)؛ از این رو از حیث فلسفی در علوم انسانی، تعیین علل ظهور و ماهیت یک مفهوم فارغ از تعیین چهارچوب نظری و فلسفی آن امکان‌پذیر نیست؛ به بیان دیگر شناخت یک پدیده و مسئله بدون تعیین چهارچوب و نوع نگاه به آن پدیده امکان‌پذیر نیست و مراد از بنیادهای فلسفی نظریه‌ها در علوم انسانی، شیوه نگاه پژوهشگر به ماهیت پدیده‌های انسانی است؛ بنابراین برخلاف مسائل و مجهولات موجود در علوم تجربی و حسی، در علوم انسانی تبیین و غایت‌اندیشی درباره یک پدیده یا معضل الزاماً منوط به تعیین چهارچوب‌های شناختی آن است. به‌طورکلی مکاتب فلسفی بر تمام پدیده‌ها و مفاهیم مرتبط با مفاهیم جامعه و انسان تأثیر می‌گذارند.

در علوم جغرافیایی نیز مفهوم فضا، پدیده حاصل از رابطه انسان و محیط و بن‌مایه اصلی این علم شناخته می‌شود (Soja, 1990: 120)؛ به‌طوری‌که تمام مطالعات و موضوعات این علم در چهارچوب مفهوم فضا متجلی می‌شود؛ بنابراین مفهوم فضای جغرافیایی نیز در چهارچوب مکاتب گوناگون معرفتی معانی متفاوتی می‌یابد؛ زیرا شناخت مفهوم فضا در ارتباط با هر کدام از مکاتب شناختی در واقع شناخت فرایندهای سازنده فضاست؛ بنابراین هر پدیده و مفهومی در حوزه علوم

انسانی علاوه بر تعریف اختصاصی در حوزه تخصصی خود، تعاریف و مبناهای متناسب با مکاتب فلسفی دارد که این تعاریف در طول یکدیگر قرار دارند.

در این راستا مفهوم‌سازی و تعریف فضای جغرافیایی نیز نمادی از یک شیوه تفکر خاص یا بازتابی از یک مکتب معرفتی خاص است که در فلسفه علم ظهور یافته است؛ از این رو در دهه‌های اخیر کوشش شده است در تفسیر و تبیین پدیده‌ها و محیط‌های جغرافیایی بر میزان قدرت، توان و به‌طورکلی باورهای فلسفی و مکاتب شناختی تأکید شود و شناخت عقاید در کانون مباحث و تحلیل‌های جغرافیایی قرار گیرد (شکویی، ۱۳۸۳: ۴۸)؛ به بیان بهتر پدیده‌های موجود در علوم انسانی از جمله فضای جغرافیایی در هر مکتب فکری که تعریف شوند، بیان‌کننده چهارچوب‌های فکری مکاتب فلسفی حاکم بر خود هستند. با توجه به مبنایی بودن این مفهوم در علوم جغرافیایی به نظر می‌رسد مفهوم‌یابی آن در مکاتب مختلف حائز اهمیت زیادی است. در این پژوهش تلاش شده است تبیین و تعریف مفهوم فضای جغرافیایی از حیث کلان در دو مکتب روش‌شناسی یعنی روش‌شناسی اثبات‌گرا و هرمنوتیک (تفسیری) بررسی شود و شناخت مفهوم فضا در این دو مکتب از جمله مهم‌ترین اهداف این پژوهش است.

روش پژوهش

این پژوهش از نوع بنیادین، روش گردآوری داده‌ها و اطلاعات در آن اسنادی و کتابخانه‌ای و شیوه تحلیل اطلاعات نیز توصیفی - تحلیلی است. در این راستا و برای دستیابی به نظریه‌ای علمی و جهان‌شمول در این پژوهش تلاش شده است در درجه نخست شالوده

انسان‌ساخت است که بر یک بستر طبیعی تأثیر گذاشته و از آن نیز تأثیر پذیرفته است و حریم مشخص، وسعت، همگنی و ساختار مشخص و عینیت دارد (رامشت، ۱۳۸۸: ۱۱۵). در بعد انسانی فضا، معمولاً مکان‌هایی با کارکردی مشترک و غالباً محصول تفکرات و عملکردهای انسانی وجود دارند (پوراحمد، ۱۳۸۶: ۸۰)؛ بنابراین فضای جغرافیایی الزاماً یک محیط طبیعی صرف قلمداد نمی‌شود؛ بلکه فضای جغرافیایی شامل بستری طبیعی و مجموعه‌ای از یک یا چند مکان انسان‌ساخت است که این کارکرد در راستای تأمین نیازهای افراد انسانی در آن فضا عمل می‌کند (بهورز، ۱۳۸۴: ۷۶)؛ از این رو فضا نشان‌دهنده رابطه انسان و محیط به صورت ملموس و عینی است و تأثیر و تأثر متقابل این دو جزء به ایجاد موجود و پدیده جدیدی می‌انجامد که کاملاً عینی و حقیقی است، نه قراردادی و اعتباری (کامران و واثق، ۱۳۸۹: ۱۵).

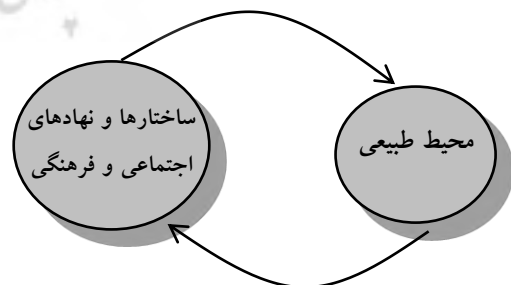
بر اساس اصول فلسفی، توصیف ذات یک پدیده با صفات و پدیده‌های حاصل از آن امکان‌پذیر است و استخراج و مطالعه دقیق ویژگی‌ها و شاخص‌های یک مفهوم زیربنایی و بررسی سیر تکامل و تغییر و تحول آن نیازمند کشف و مطالعه ویژگی‌های عناصر روبنایی منتج از آن است؛ به بیان بهتر در فلسفه، عوارض و آثار منتج به منزله علامت تشخیص و تعیین یک پدیده محسوب و در حکم خواص و ویژگی‌های آن شمرده می‌شوند و صفاتی‌اند که پدیده غایی، جوهر آنها قلمداد می‌شود. بر این اساس مقولات عارضی بدون وجود جوهر، موجودیت خارجی و استقلال از جوهرها ندارند؛ از این رو عوارض خارجی منفک از جوهر اساساً امری ناممکن است و صرفاً در ظرف ذهن و مفهومی تجزیه‌پذیر از جوهر قلمداد می‌شود

مفهوم شناخت و چگونگی احراز معرفت انسان درباره پدیده‌ها استخراج و سپس با تطبیق آن با مفهوم فضای جغرافیایی، نظریه‌ای تعمیم‌پذیر درباره تأثیرپذیری شناخت مفهوم فضا از این مکاتب فلسفی ارائه شود.

مبانی نظری

مفهوم فضای جغرافیایی

اصولاً در فلسفه علم، هریک از مجموعه علوم می‌بایست بن‌مایه و مبنای هستی‌شناسانه خاص خود را داشته باشند. این بن‌مایه، زمینه‌ساز و مبنای تمایز حوزه معرفت‌شناسانه یک علم از مجموعه علوم مجاور است و حریم معرفتی ویژه یک علم را تولید می‌کند (سروش، ۱۳۷۵: ۱۲)؛ به طوری که کارویژه خاصی را برای یک رشته نظام‌مند علمی فراهم می‌سازد که در علوم دیگر یافت نمی‌شود. در جغرافیا نیز مطالعه رابطه متقابل انسان و محیط و عینیت‌یابی این رابطه در قالب مفهوم فضا، بن‌مایه هستی‌شناسانه این علم را به خود اختصاص می‌دهد؛ بنابراین جغرافیا شامل مطالعه پراکندگی‌ها و شناسایی روابط فضایی بین مکان‌ها و پدیده‌های دیدنی طبیعی و انسانی بر روی زمین به منزله جایگاه انسان است.



شکل ۱. اجزای اصلی سازنده فضای جغرافیایی

به‌طورکلی فضا در مفهوم حقیقی به معنای حوزه مشخص جغرافیایی متشکل از یک یا چند مکان

جریان‌هاست (پوراحمد، ۱۳۸۶: ۱۹۲)؛ بنابراین با توجه به اینکه منابع به‌طور نامساوی در فضاها پخش شده‌اند، مکان‌ها با نظام‌های حمل‌ونقل و ارتباطات برای مبادله منابع و اطلاعات و به‌طورکلی کنش متقابل فضایی به یکدیگر متصل می‌شوند.

۳- شبکه: جریان‌های موجود بین مکان‌ها و نقاط، سازنده مفهومی به نام شبکه است؛ به بیان دیگر در فضایی جغرافیایی، بین مکان‌ها جریان‌های متقابلی وجود دارد که شکل‌دهنده یک شبکه است (حافظنیا و دیگران، ۱۳۸۹: ۸۵-۸۶)؛ همچون شبکه حوزه آبریز یا شبکه سکونتگاهی یا حمل‌ونقل شهری؛ به‌ویژه تصمیم‌گیری عناصر قدرتمند و دارای حاکمیت برای یک فضا سبب به‌وجود آمدن تغییر در طول زمان می‌شود.

۴- بازساخت: به‌طور مبنایی در هر فضای جغرافیایی، فرایندها و جریان‌های طبیعی و انسانی موجود در آن و همچنین خارج از آن، باعث می‌شود پویایی و تغییر (بازساخت) به عنصر ذاتی یک فضا تبدیل شود (شکویی، ۱۳۹۳: ۲۱۳)؛ بنابراین بازساخت، نوعی تغییر کیفی از یک وضع یا الگوی سازمانی به وضع دیگر است؛ از این رو برنامه‌ریزی نوعی ایجاد تغییر بهینه در فضا برای رسیدن به نقطه‌ای مطلوب‌تر است.

۵- اختلاف و تمایز: به‌طور مبنایی در فضا بین نقاط و مکان‌های موجود در آن اختلاف و تمایز وجود دارد؛ به بیان دیگر همواره سطحی از اختلاف بین نقاط بر اثر بهره‌مندی از امکانات، برخورداری‌ها و منابع وجود دارد؛ بنابراین در فضای جغرافیایی به‌هیچ‌وجه امکان یکسانی و تشابه مطلق وجود ندارد و هدف برنامه‌ریزی نیز برقرارکردن سطحی متوسط از

(واثق، ۱۳۸۴: ۸۳)؛ از همین رو هر فضای جغرافیایی مشتمل بر بعضی اجزاء و فرایندهای بنیادین است که در عین حال تبیین وضعیت موجود و آینده‌نگری برای آنها برگرفته از چهارچوب‌های روش‌شناسی است. در این راستا مهم‌ترین ویژگی‌های ساختاری و کارکردی مطالعه‌شده در فضا عبارت‌اند از:

۱- نقطه: پدیده‌های هم‌کارکرد در فضای جغرافیایی نسبت به یکدیگر معرف یک فضا هستند؛ به بیان دیگر به‌طور مبنایی، یکی از زمینه‌های ظهور تحلیل‌های فضایی ناشی از این مفهوم است (دولفوس، ۱۳۶۹: ۸)؛ از سوی دیگر مکان‌گزینی نقاط و پدیده‌ها در فضای جغرافیایی نیز، یکی دیگر از رویکردهای مطالعاتی در برنامه‌ریزی است؛ برای نمونه هنگام بررسی پراکندگی پارک‌ها در یک شهر ابتدا وضع موجود این نقاط در فضای شهری بررسی و سپس الگویابی آینده استقرار این نقاط و فضاهاى جدید مکان‌یابی می‌شود.

۲- جریان: به‌طورکلی هر مکان جغرافیایی از درون خود محصولات و پدیده‌هایی را اشاعه و پخش می‌کند که مورد نیاز مکان‌های مجاور است یا در نتیجه وجود ثروت و قدرت در کانون ظهور پدیده در مکان‌ها و فضاهاى مجاور اشاعه می‌یابد. درون‌مایه یک فضا به همراه پراکندگی نابرابر منابع طبیعی و انسانی، سبب تحرک و جریان در جامعه می‌شود؛ برای نمونه وجود معادن در یک مکان و نبود آنها در مکان دیگر و نیاز به این منابع یا تمرکز مراکز خرید در بخش مرکزی شهرها موجب حرکت و جریان در فضا می‌شود؛ برای نمونه در فضای جغرافیایی یک کشور بین روستا و شهر جریان مهاجرت وجود دارد و بخشی از مطالعات در علوم جغرافیایی معطوف به الگویابی و کنترل این

فضا می‌شود؛ بنابراین مجاورت، ناظر بر شناسایی یک فضا در گستره و محدوده‌ای مشخص از سطح زمین است که فضایی را از فضاهای مجاور متمایز می‌سازد (شبلینگ، ۱۳۷۷: ۱۱۳-۱۱۱)؛ بنابراین مرز، مهم‌ترین عنصر تعیین‌بخش فضایی جغرافیایی بر روی زمین است. به‌طور کلی مکان‌ها و نقاط همگی فاصله‌دار و آرایش‌یافته در گستره‌ای مشخص‌اند؛ از این رو مفهوم قلمرو یا ناحیه و مرزهای جغرافیایی آن، گستره جغرافیایی حاکمیت کارکردی مشخص در یک فضای جغرافیایی خاص است.

علوم جغرافیایی بر شناخت و مطالعه پراکندگی اجزا و عناصر فضایی تأکید دارند و مطالعه استقرار، پراکندگی، دسترسی‌ها و مکان‌یابی پدیده‌های عینی را بررسی، توصیف و تبیین می‌کنند. به‌طور کلی عامل فاصله، بخش‌های مختلف سطح زمین را از هم جدا کرده است؛ بنابراین بیشتر تفسیرهای جغرافیایی درباره پراکندگی فضایی، سازمان فضایی مبتنی بر روابط فضایی است؛ بر این اساس فضای جغرافیایی پدیده‌ها، ساختارها، جریان‌ها و روندهایی دارد که از سنتز و برهم‌کنش اجزای فضایی بر یکدیگر به دست می‌آید و شناخت مجهولات موجود در فضای جغرافیایی مشتمل بر مطالعه و شناخت کنش متقابل اجزا و پدیده‌های موجود در یک فضای جغرافیایی مشخص است؛ با وجود این همچنان که گفته شد، هرکدام از این کارکردها و عناصر فضایی در مکاتب روش‌شناسی علل و غایت متفاوتی دارد؛ از این رو اگرچه کارویژه‌های تبیینی و تجویزی در علوم جغرافیایی در قالب این عناصر تجلی می‌یابد، لیکن شناخت از حیث ماهیت و فلسفه خود مکاتب متفاوتی دارد که می‌باید مفهوم فضای جغرافیایی با این مکاتب فلسفی تطبیق داده شود.

برخورداری‌ها بین نقاط است که تداعی‌کننده مفهوم عدالت نسبی در فضا است.

۶- کانون و سلسله‌مراتب: وجود اختلاف و تمایز بین اهمیت کارکردی نقاط و مکان‌ها، در فضایی جغرافیایی باعث می‌شود بعضی از مکان‌ها در سطح بالاتر و بعضی دیگر در سطح برخورداری کمتر قرار بگیرند؛ بنابراین به‌طور ذاتی در فضا سلسله‌مراتب وجود دارد؛ برای نمونه در فضای جغرافیایی یک کشور بعضی از شهرها بزرگ‌تر و بعضی دیگر کوچک‌تر و کم‌برخوردارترند؛ بنابراین به‌طور ذاتی نظام شهری یک کشور سلسله‌مراتب دارد و بعضی از شهرها در مرتبه برتر و کانونی‌تر قرار دارند؛ همچنان که از حیث رتبه و مرتبه سیاسی نیز سکونتگاه‌های انسانی سطوح و رده‌هایی همچون بخش، شهرستان و استان دارند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۶۲). وجود سلسله‌مراتب و اختلاف بین سکونتگاه‌ها و مکان‌ها باعث می‌شود همواره مکان‌های بزرگ‌تر مولد جریان‌ها اعم از جریان‌های مدیریت، کنترل و نظارت و برنامه‌ریزی و مکان‌ها و نقاط کوچک‌تر در شبکه‌ای سکونتگاهی پخش‌کننده نیروی انسانی، مواد اولیه و تسهیلات به سمت کانون‌های برتر در شبکه باشند.

۷- مجاورت: در شبکه فضایی، حوزه تأثیرگذاری یک کانون تا حدود و قلمروی مشخص پیشروی می‌کند که این مسئله سازنده مفهوم مرز قلمرو و جدایی‌گزینی در فضا است و فضایی را از فضای مجاور متمایز و نوعی قلمرو و چشم‌انداز متفاوت را در فضا خلق می‌کند؛ برای نمونه در شبکه نظام تقسیمات کشوری، حدود تأثیرگذاری حاکمیت یک نهاد محلی همچون استانداری حداکثر تا مرز تقسیمات سیاسی آن استان امتداد می‌یابد و این مسئله موجب تمایز بین دو

مکاتب روش‌شناسی

به‌طور کلی فلسفه، حوزه‌ای از دانش بشری است که با بهره‌گیری از برهان، استدلال و استنتاج درباره‌ی عام‌ترین مسائل، اشیا، پدیده‌ها، روندها و چستی آنها به پرسش و پاسخ می‌پردازد؛ بنابراین مطالعه‌ی مسائل کلی و بنیادی در حوزه‌هایی همانند واقعیت، وجود، دانش، ارزش‌ها، عقل، ذهن، دین و زبان در قلمرو فلسفه قرار می‌گیرد (شیروانی، ۱۳۸۵: ۱۵۳).

فلسفه، شیوه‌ای از اندیشیدن به مسائل بنیادی، انتزاعی و بسیار فراگیر است و کلی‌ترین قواعد و قوانین موجودات، اصول و مبادی علوم را دربرمی‌گیرد. نتیجه آنکه فلسفه از شمول و فراگیری بی‌مانندی برخوردار است (داوری اردکانی، ۱۳۷۴: ۲۸). در این راستا فلسفه علم، یکی از شاخه‌های فلسفه است که بنیادهای علم در قلمرو فعالیت‌های یک شاخه علمی، اهداف، چهارچوب و اعتبار گزاره‌های آن و روش دستیابی به نتایج را بررسی و تبیین می‌کند (لازی، ۱۳۹۰: ۱۶). در نتیجه فلسفه علم در پیوند با هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی هر شاخه علمی قرار می‌گیرد. بدیهی است مفروضات هستی‌شناسی، زیربنای مفروضات معرفت‌شناسی و مفروضات معرفت‌شناسی، زمینه ظهور ملاحظات روش‌شناختی و این ملاحظه خود ترسیم‌گر قواعدی است که به روش عملی پژوهش می‌انجامد.

هستی‌شناسی، بنیادی‌ترین اندیشه و مباحث درباره‌ی سرشت غایی یا جوهره پدیده‌ها و علوم است و با این پرسش کلیدی پیوند دارد که «وجود یا هستی» چیست یا اینکه در شاخه‌ای علمی، بن‌مایه اصلی مباحث چیست و از چه ماهیتی برخوردار است؛ به بیان دیگر، هستی‌شناسی به شناخت پدیده‌های اجتماعی -

فرهنگی می‌پردازد و اینکه آیا پدیده‌های موجود در فضای جغرافیایی به لحاظ ماهوی عینی انگاشته می‌شوند یا ذهنی.

بر بنیاد این تعاریف، طی تاریخ دو مکتب هستی‌شناسی شکل گرفته است: مادی‌گرا (عینی) و ذهنیت‌گرا (ایدئالیست). از دیدگاه هستی‌شناسی عینیت‌گرا، پدیده‌های فرهنگی - اجتماعی اعم از نمادها، فرایندها و کنش‌ها از نظر وجودی عملکردی مستقل از برداشت‌ها و فهم انسان دارند و می‌باید کشف شوند. از دیدگاه مکتب ذهنیت‌گرا، اساساً پدیده‌های فرهنگی - اجتماعی جنبه ذهنی یا دست‌کم گفتمانی دارند (قرلسفلی، ۱۳۸۸: ۱۱۹-۱۵۷).

از نظر معرفت‌شناسی نیز به‌طور کلی سه شیوه اصلی شناخت پدیده‌های فضایی عبارت‌اند از: شناخت درکی، شناخت تبیینی و شناخت تفسیری (اشتراوس، ۱۳۷۳: ۲۴-۱۹). در شناخت درکی، پژوهشگر بدون توجه به واقعیات عینی، به‌نوعی درک از پدیده‌ها می‌رسد که شامل مراتب شهود و اشراق است. پیش از ظهور علم جدید، شناخت‌ها از پدیده‌های اجتماعی و طبیعی عمدتاً درکی و شهودی بود.

برعکس در شناخت تبیینی یا اثبات‌گرا پژوهشگر بدون دخالت ذهنیات و ایدئولوژی‌ها بر پایه واقعیات عینی و بیرونی به شناخت پدیده‌ها می‌رسد. تمام مکاتب علمی در عصر مدرن که به لحاظ روشی عمدتاً پوزیتیویستی خوانده می‌شوند به لحاظ شناخت‌شناسی پایگاه تبیینی دارند.

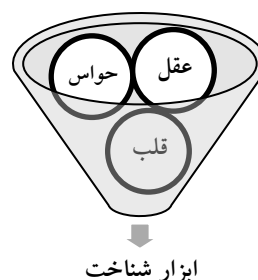
شناخت تفسیری که در نظریه‌های پست‌مدرن و هرمنوتیک شکل گرفته است با انکار واقعیات عینی بر ماهیت تفسیری پدیده‌ها اصرار می‌ورزد. در این شناخت، پدیده‌های موجود در فضای جغرافیایی به

می‌دهد. ذهن فلسفی که تفکر منطقی را برای شناخت پیشه می‌کند نیز، در نهایت در بند جست‌وجوی بیهوده علت‌های غایی باقی می‌ماند و از حدس و شهود فراتر نمی‌رود. فقط در مرحله تفکر اثباتی است که ذهن با تکیه بر ترکیب مناسبی از استدلال و مشاهده روابط علی میان پدیده‌های واقعی را درک می‌کند. در مرحله اثباتی، نخست ریاضیات و سپس نجوم، فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی توسعه می‌یابند و بالاخره نوبت به علوم اجتماعی می‌رسد. زمانی که پژوهشگر پدیده منظمی را در همه‌جا می‌بیند و هیچ استثنایی نمی‌یابد، این نظام را به منزله قوانین علمی جهان‌شمول می‌پذیرد و بیان می‌کند (سیدامامی، ۱۳۹۱: ۴۵).

براساس الگوی تجربی علم، سازگاری یا ناسازگاری هر فرضیه طی فرایندی تجربی آزموده می‌شود. اگر این آزمون موفقیت‌آمیز باشد، نظریه تأیید می‌شود؛ در غیر این صورت باید نظریه را با شاخص‌های جدید اصلاح کرد و آن را به سود نظریه رقیب کنار گذاشت؛ اما تمامی قوانین علمی جهان‌شمول نیستند و بعضی قوانین به جای اینکه مدعی وقوع همه موارد منظم پدیده‌ای منظم باشند، فقط حاکی از درصدی از این مواردند. اگر این درصد مشخص یا بر پایه گزاره معینی رابطه کمی آن با واقعه دیگری معلوم شده باشد، این گزاره را «قانون آماری» می‌خوانند. بدیهی است هر جا دانش کافی برای تصریح قانونی وجود نداشته باشد، قوانین آماری بهترین گزاره قابل استفاده به شمار می‌روند.

در علوم اجتماعی نیز اساساً به قوانین آماری دست می‌یابیم، نه به قوانین جهان‌شمول. در این مکتب منظور از علم، یافتن روابط و کیفیت اشیا و پدیده‌ها با حس و تجربه و کوشش از طریق اقامه فرضیه‌ها برای

لحاظ ماهوی واقعیت یکسانی را بازتاب نمی‌دهند؛ بلکه طی زمان و در قالب گفتمان‌های مختلف به شیوه‌های گوناگونی تفسیرشدنی‌اند (Driver, 2013: 205)؛ بنابراین مهم‌ترین مکاتب روش‌شناسی شامل مکاتب اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی است.



شکل ۲. ابزارهای دستیابی به معرفت

روش‌شناسی اثبات‌گرا

یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مکاتب روش‌شناسی، مکتب اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) است. واژه اثبات‌گرایی به منزله گرایش فلسفی نخستین بار از سوی سن سیمون^۱ و شاگردش آگوست کنت^۲ در قرن نوزدهم به کار رفت و به‌زعم آنان شیوه جدیدی برای کسب معرفت بود که با شیوه‌های پیشین دستیابی به شناخت در فلسفه تفاوت داشت. کنت در کتاب شش جلدی مشهور خود سیر فلسفه اثباتی، نظریه خویش را درباره مراحل تکاملی ذهن انسان توضیح می‌دهد و مدعی می‌شود اندیشه انسان در ابتدایی‌ترین مرحله تکاملی اساساً ربانی بوده و سپس در جریان تکامل به مرحله فلسفی (متافیزیکی) وارد و سپس علمی (اثباتی) شده است. در مرحله ربانی، ذهن انسان تمامی پدیده‌های هستی از جمله پدیده‌های انسانی را با تمسک به ارواح و نیروهای مرموز ماورایی توضیح

^۱ Sanit - Simon

^۲ Conte - Agust

رسیدن به نظریه‌ها و قوانین تعمیم‌پذیر در راستای تبیین آنهاست (سروش، ۱۳۷۵: ۱۲-۱۳). در این مکتب کار عملی باید روش استقرایی داشته باشد و درستی آن در بوتۀ آزمایش ثابت شود؛ به بیان دیگر پژوهش علمی می‌بایست در تجربه‌های عینی، ملموس و مشخص فردی و جمعی متکی و دست‌یافتنی برای دیگر پژوهشگران و از ویژگی تکرار برخوردار باشد (پوپر، ۱۳۸۱: ۶۰-۶۱)؛ ضمن اینکه در پایان کار بر پایه روشی استقرایی می‌بایست با استدلال‌های عقلانی تعمیم‌پذیر و از ویژگی پیش‌بینی‌پذیر بودن برخوردار باشد (مالینوفسکی، ۱۳۷۹: ۹۵)؛ همچنین گزاره‌های ارائه‌شده، ابطال‌پذیر به وسیله فرضیه‌های اثبات‌شده بعدی است.

بخش مهمی از فلسفه اثبات‌گرایی مبتنی بر خردگرایی دکارتی است که بر شیوه‌های علم ریاضی استوار است؛ به بیان بهتر در نظر دکارت دو کنش ذهنی مهم در علوم ریاضی وجود دارد که شامل شهود و قیاس است و مبنای سایر علوم قرار می‌گیرد. منظور وی از شهود، فهم ما از اصول متعارف یا بدیهیات نظیر هندسه و جبر است؛ برای نمونه در ریاضیات این گزاره که خط مستقیم کوتاه‌ترین فاصله میان دو نقطه است یا تساوی دو به علاوه سه پنج می‌شود، جزو گزاره‌های آشکار است و هیچ ذهن معقولی در آنها شک نمی‌کند. مراد وی از قیاس، استدلال نظام‌مند، منطقی یا استنتاج از گزاره‌های بدیهی ریاضی و آمار است که به همان اندازه شهود، مسلم و ماندگار است (لاوین، ۱۳۸۳: ۱۳۳).

تبیین علمی، چه قیاسی و عقلانی باشد و چه تجربی و احتمالی، عوامل پیشین را که در وضعیتی خاص موجب وقوع پدیده‌ای مشخص است، توضیح می‌دهد؛ بنابراین هر تبیین یا نظریه اجتماعی باید دو شرط لازم داشته باشد: نخست می‌باید تضاد منطقی و عقلانی در آن دیده نشود؛ دوم با داده‌هایی که به‌طور تجربی و آماری گردآوری شده‌اند، سازگار باشد. با توجه به همین رویکرد، امروزه در مطالعات برنامه‌ریزی و بهینه‌سازی فضا، آمارها و مدل‌های کمی و ابزارهای رسامی و نمایش مقایسه مکانی از اهمیت خاصی برخوردار شده است. بدیهی است در روش‌شناسی اثبات‌گرا متناسب با مسئله پژوهش و موضوع مدنظر از روش‌های پژوهش متنوعی استفاده می‌شود که از آن جمله است: روش‌های توصیفی (پیمایشی، موردی و تحلیل محتوا)، روش‌های همبستگی و روش‌های علی و پس‌رویدادی (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۴۷) که در علوم جغرافیایی در روش‌های مبتنی بر تجربه و آزمایش برای آزمون نظریه‌ها و مدل‌های کمی در چهارچوب تحلیل استقرایی یا ترکیب قیاس و

بررسی‌های تجربی و احتمالی، عوامل پیشین را که در وضعیتی خاص موجب وقوع پدیده‌ای مشخص است، توضیح می‌دهد؛ بنابراین هر تبیین یا نظریه اجتماعی باید دو شرط لازم داشته باشد: نخست می‌باید تضاد منطقی و عقلانی در آن دیده نشود؛ دوم با داده‌هایی که به‌طور تجربی و آماری گردآوری شده‌اند، سازگار باشد. با توجه به همین رویکرد، امروزه در مطالعات برنامه‌ریزی و بهینه‌سازی فضا، آمارها و مدل‌های کمی و ابزارهای رسامی و نمایش مقایسه مکانی از اهمیت خاصی برخوردار شده است. بدیهی است در روش‌شناسی اثبات‌گرا متناسب با مسئله پژوهش و موضوع مدنظر از روش‌های پژوهش متنوعی استفاده می‌شود که از آن جمله است: روش‌های توصیفی (پیمایشی، موردی و تحلیل محتوا)، روش‌های همبستگی و روش‌های علی و پس‌رویدادی (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۴۷) که در علوم جغرافیایی در روش‌های مبتنی بر تجربه و آزمایش برای آزمون نظریه‌ها و مدل‌های کمی در چهارچوب تحلیل استقرایی یا ترکیب قیاس و

بررسی‌های تجربی و احتمالی، عوامل پیشین را که در وضعیتی خاص موجب وقوع پدیده‌ای مشخص است، توضیح می‌دهد؛ بنابراین هر تبیین یا نظریه اجتماعی باید دو شرط لازم داشته باشد: نخست می‌باید تضاد منطقی و عقلانی در آن دیده نشود؛ دوم با داده‌هایی که به‌طور تجربی و آماری گردآوری شده‌اند، سازگار باشد. با توجه به همین رویکرد، امروزه در مطالعات برنامه‌ریزی و بهینه‌سازی فضا، آمارها و مدل‌های کمی و ابزارهای رسامی و نمایش مقایسه مکانی از اهمیت خاصی برخوردار شده است. بدیهی است در روش‌شناسی اثبات‌گرا متناسب با مسئله پژوهش و موضوع مدنظر از روش‌های پژوهش متنوعی استفاده می‌شود که از آن جمله است: روش‌های توصیفی (پیمایشی، موردی و تحلیل محتوا)، روش‌های همبستگی و روش‌های علی و پس‌رویدادی (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۴۷) که در علوم جغرافیایی در روش‌های مبتنی بر تجربه و آزمایش برای آزمون نظریه‌ها و مدل‌های کمی در چهارچوب تحلیل استقرایی یا ترکیب قیاس و

هستی‌شناسی اثبات‌گرا واقع‌گرایانه است و دنیای اجتماعی را همچون دنیای فیزیکی مستقل از ذهن انسان می‌داند (هیوز، ۱۳۶۹: ۵)؛ بنابراین اگر دنیای

کرده‌اند. به اعتقاد آنها نوع انسان این توانایی را دارد که فقط با اتکا بر عقل و تجربه در مسیر بهینه‌سازی زندگی خویش گام بردارد و در نظر آنها جغرافیا فقط از طریق روش تعمیم، شخصیت محکم علمی‌اش را به دست می‌آورد؛ از همین روست که پژوهش‌های حوزه برنامه‌ریزی فضایی با موضوعات و علوم کمی نظیر آمار، ریاضی و مدل‌های اثباتی تلفیق و بیشتر مطالعات کاربردی در حوزه علوم جغرافیایی بر روش‌های آماری و کمی و استفاده از تکنیک‌ها مبتنی شده است و تفسیرهای سیاسی - ایدئولوژیک نقش محدودتری در پیش‌تغییرات فضایی پیدا کرده‌اند (Johnston, 2009: 393).

روش‌شناسی پسااثبات‌گرا (هرمنوتیک)

مهم‌ترین ویژگی روش‌شناسی هرمنوتیک، اعتقاد به قلمرو معانی به‌مثابه ساخته ذهن بشر در قالب روابط اجتماعی است که تفسیر این معانی روابط اجتماعی را فهم‌پذیر می‌کند؛ از این رو گفتمان‌های حاکم، مدام در حال خلق معنا و چشم‌انداز و شناخت این نمادها و چشم‌اندازها نیازمند نوعی تأویل و تفسیر برای شناسایی نیروها و گفتمان‌های غیرعینی سازنده این نمادهاست (مرداک، ۱۳۹۲: ۴۳)؛ بنابراین تلاش‌هایی که در چهارچوب رویکرد هرمنوتیک (تفسیری) می‌شود، معمولاً تحلیل‌های کیفی، قیاسی و کل‌گرایانه مبتنی بر فهم پدیده‌ها و روابط برگرفته از گفتمان‌ها و قدرت حاکم است که فرایندها و پدیده‌ها را شکل می‌دهد. بدیهی است این مکتب روش‌شناسی در نقد اثبات‌گرایی شکل گرفته و برخلاف پوزیتیویسم از ماهیت کیفی برخوردار است.

استقرا موضوعیت دارند. در روش‌شناسی مبتنی بر عقل برای تولید و گسترش نظریه‌های علمی، تحلیل قیاسی و کاربرد نظریه‌ها و گزاره‌های تعمیم‌پذیر معرفتی در فهم، تحلیل و تبیین پدیده‌های فضایی اهمیت دارند. البته نظریه‌پردازی در علوم انسانی ذاتی نظیر فلسفه، سیاست، ادبیات، تاریخ و ... اصولاً از ماهیت کیفی و عقلانی برخوردار و یافتن راه‌حل‌های کاربردی برای مسائل اجتماعی - فضایی با رویکرد تجربه‌گرایی آماری است.

معرفت‌شناسی اثبات‌گرا بر دو پایه عقل و تجربه استوار است و شک و نقد به‌منزله فراتئوری در کانون اندیشه مدرن اثبات‌گرا قرار می‌گیرند؛ بنابراین عقل به اتکای هستی خود به معرفت دست می‌یابد؛ بر این اساس در این مکتب پاسخ به مجهولات می‌باید بدون اتکا بر پیش‌داوری‌های فرهنگی و ایدئولوژیک و فقط با تأییدات تجربی و عقلانی صورت پذیرد. اثبات‌گرایان کوشیده‌اند با تفکیک ارزش‌ها از واقعیت‌ها، از طرح گزاره‌های غیرعلمی و جانبدارانه فاصله بگیرند و تحلیل‌های خود را بر عینیت متکی کنند. به‌طورکلی ابعاد عملیاتی روش‌شناسی کمی در علوم جغرافیایی شامل موارد زیر است:

۱- برخی به عقل جمعی، یعنی نظر بیشتر مردم اعتبار می‌دهند که این خود نگاه اثبات‌گرا به ملاک عقل‌مندی است و در این راستا به داده‌های ریاضی و آماری حاصل از این پیمایش‌ها توجه می‌کنند.

۲- برخی هم ملاک عقلی را در مقایسه تطبیقی شاخص قلمروهای جغرافیایی در ابعاد مختلف با یکدیگر می‌دانند.

اثبات‌گرایان فضای جغرافیایی را ماده متحرک و براساس قوانین شکل‌گرفته به روش کمی قلمداد

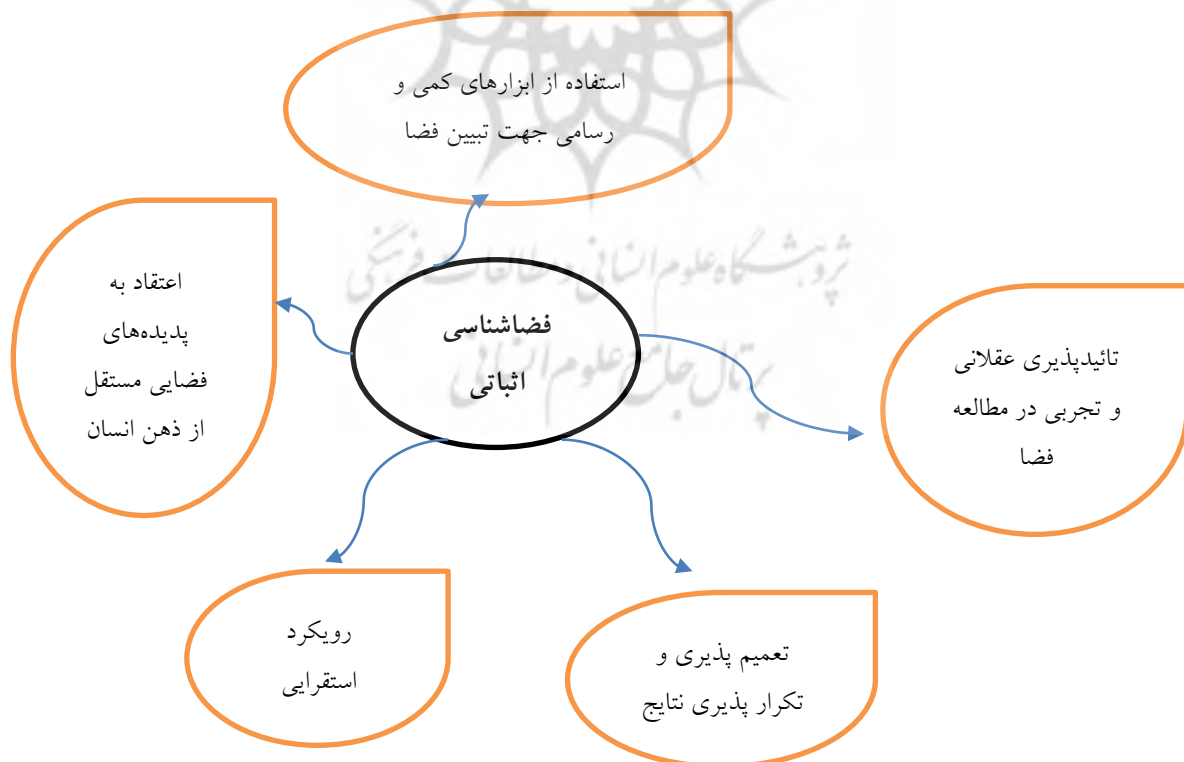
یافته‌های پژوهش

همچنان که گفته شد در فلسفه علم دست‌کم دو مکتب بنیادین روش‌شناختی اثبات‌گرایی و هرمنوتیک ظهور کرده‌اند که تمامی مفاهیم و مسائل بشری از جمله فضای جغرافیایی را متأثر ساخته‌اند. اثرگذاری این مکاتب به حدی بوده است که این دو روش مبنای نظریه‌پردازی و گزاره‌سازی در زمینه علوم انسانی و به‌طور خاص علوم اجتماعی در دوره جدید شده‌اند. بدیهی است مفهوم فضای جغرافیایی در این مکاتب به شیوه‌های زیر بیان می‌شود:

تبیین فضای جغرافیایی بر مبنای رویکرد اثبات‌گرا

با توجه به ویژگی‌های گفته‌شده در مکتب اثبات‌گرا، در این مکتب فضا، پدیده‌ای عینی، حسی، تجربی و کمیت‌پذیر است که در نتیجه تعامل متقابل

انسان و محیط شکل می‌گیرد و فقط با تأییدات تجربی و عقلانی و با اتکا بر ابزارهای کمیت‌پذیر برای مطالعه و بهینه‌سازی آن اقدام می‌شود؛ بنابراین در این مکتب در تبیین علل ظهور ویژگی‌های فضایی و بهینه‌سازی فضا بر ابزارها و سنجنده‌های کمی و قابل پایش تأکید می‌شود و کمیت‌شناسی و رسامی از اصول مهم این مکتب به شمار می‌رود. بدیهی است در ارائه راه‌حل‌های مکانی- فضایی در این مکتب کمتر به پیش‌زمینه‌های سیاسی- ایدئولوژیک توجه می‌شود و پژوهشگر به مثابه ناظری بی‌طرف فضا را پایش و تبیین می‌کند؛ بنابراین در شناخت تبیینی، پژوهشگر بدون دخالت دادن ذهنیات خود فقط بر پایه واقعیت‌های عینی و رویکرد استقرایی به شناخت پدیده‌ها می‌پردازد.



شکل ۳. ویژگی‌های فضای جغرافیایی در مکتب اثبات‌گرا

مکتب هرمنوتیک و فضای جغرافیایی

یکی از مهم‌ترین مکاتب شناختی و رویکردهای مهم به فلسفه علم، تفسیری یا هرمنوتیک است. این مکتب در اصل نگرشی زبان‌شناسانه است که عمل، اختیار و آگاهی انسان را به منزله عنصری مختار نفی می‌کند و در جست‌وجوی ساختارهای پنهان و ناپیدایی است که وجوه مختلف فضای جغرافیایی از بازتولید آن حاصل می‌شوند؛ به بیان دیگر برای فهم پدیده‌ها باید به ساختارهای ذهنی و فرهنگی نهفته و مسلط رجوع کرد.

فرض اصلی این مکتب در فلسفه جغرافیا بر این است که در پس هر نماد در فضای جغرافیایی، روابط سیستمیک از آرا، اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌ها یافت می‌شود که رابطه‌ای شبکه‌وار با یکدیگر دارند و اثر آن در نماد مدنظر تجلی یافته است. بدیهی است وقتی این ساختار کشف شود، امکان تبیین همه اجزا به منزله محصول آن ساختار وجود دارد (بشیریه، ۱۳۷۹: ۶۹) و به‌طورکلی در این مکتب چشم‌اندازها نتیجه گفتمان حاکم بود.

در این مکتب فکری اصول کلی پوزیتیویسم مبنی بر احراز معرفت از مجرای تجربه و عقل‌گرایی مردود اعلام شد (میلنر و براویت، ۱۳۹۰: ۱۳۵). در چهارچوب این مکتب مقولات و نمادهای موجود در فضای جغرافیایی به‌واسطه اسلوب‌های ساختارمند اجتماعی ساخته می‌شوند و پیرو تغییرات اجتماعی و تاریخی‌اند. این تغییر و اثرپذیری، امری ایستا نیست؛ بلکه همیشه در حال دگرگونی و بازتولید است؛ به همین سبب آنها فضای جغرافیایی و جهان اجتماعی را در حال شدن می‌دانند (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۴).

ابزارها و سنجنده‌های کمی و کیفی، ابزار مطالعه تمامی شاخه‌های برنامه‌ریزی فضایی شناخته می‌شوند. با توجه به همین رویکرد، امروزه در مطالعات برنامه‌ریزی و بهینه‌سازی فضا آمارها و مدل‌های کمی و ابزارهای رسامی و نمایش مقایسه مکانی از اهمیت خاصی برخوردار شده است؛ ضمن اینکه تعمیم‌پذیری و ابطال‌پذیری یافته‌های مربوط به فضای جغرافیایی نیز منبع قضاوت درباره ارزش گزاره‌های برگرفته از پژوهش‌های جغرافیایی است.

چنانکه که گفته شد پس از پشت سر گذاشتن رویکردهای مطالعاتی نظیر رویکردهای اکولوژیک و ناحیه‌گرایی در علوم جغرافیایی از دهه ۱۹۵۰ میلادی به بعد، انقلاب کمی - فضایی، یکی از مهم‌ترین رویکردهای شناختی بود که به‌مثابه یک رویکرد جدید وارد علوم جغرافیایی شد (Griffith, 2013: 10)؛ لیکن در این روش به ویژگی‌های منحصربه‌فرد ناحیه‌ای، طبیعی و فرایندهای اجتماعی و فرهنگی و به‌ویژه نقش قدرت سیاسی توجه کمتر و با سیطره منطق تجربی و با تکیه بر استقرا، روش قیاسی نیز کم‌رنگ شد (میرحیدر و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۷۷-۱۸۰)؛ این مسئله سبب شد مطالعه اثر تصمیمات حاکمیت و قدرت سیاسی در فضا و آثار آن، رویکردهای اثبات‌گرا را به چالش بکشد (Dikshit, 1982: 20)؛ ضمن اینکه از دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد برخوردهای نژادی، گتوهای شهری، جنبش زنان، مشکلات زیست‌محیطی و ... صرفاً با رویکرد اثبات‌گرا قابل مطالعه نبود. این مسئله زمینه را برای ورود سایر دیدگاه‌های ایدئولوژیک و فلسفی به مطالعه فضای جغرافیایی افزایش داد.

این مکتب بر تمایز علوم طبیعی از علوم اجتماعی تأکید فراوان دارد؛ به بیان دیگر علوم طبیعی نوعی ضرورت و علیت دارند؛ در حالی که علوم انسانی بیشتر احتمالی و شرطی هستند که از اختیار و اراده انسان برمی‌خیزند. علوم طبیعی با ماده بی‌جان یا جانوران و گیاهان سروکار دارند؛ در حالی که در علوم انسانی انسان‌هایی را مطالعه می‌کنیم که پیش‌بینی‌ناپذیر، صاحب اراده، اختیار و ارزش‌های خاص خود و متأثر از حاکمیت و قدرت حاکم بر فضای زیست خود هستند؛ به بیان دیگر طبیعت را تبیین می‌کنیم، در حالی که انسان را می‌فهمیم؛ بنابراین در این مقوله شناخت پدیده‌های انسانی جز با در نظر گرفتن زمینه، متن، محیط، قدرت و زمانی که آن پدیده‌ها در آن شکل گرفته‌اند، ممکن نیست؛ به بیان دیگر روابط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی به خودی خود بی‌معناست و این آدمی است که به آن معنا می‌بخشد.

پساساختارگرایی با دست‌شستن از هرگونه داعیه مکتب ساختارگرایی در زمینه عینیت، قطعیت، جامعیت و به جای مفاهیم جامع و جهان‌شمول ساختارگرایی بر کثرت، چندگانگی، جزئیت، پراکندگی، نبود انسجام و فردیت مفاهیم تأکید می‌ورزد؛ علاوه بر این پاساساختارگرایی هرگونه قطب‌بندی، تقابل و دوگانگی ثابت، مفروض و مسلم پذیرفته‌شده ساختارگرایی را رد کرده و به وجوه متضاد یا ابعاد متباین و معارض عقیده ندارد و هرگونه اقتدار منتج به تولید پدیده‌ها و روابط را نفی می‌کند. جغرافی‌دانان پاساساختارگرا مفهوم ثابت، نفوذناپذیر و کمی فضا را در روش‌شناسی اثبات‌گرا نقد می‌کنند؛ زیرا معتقدند درک مفهوم فضا به منزله مفهومی کمی و ساختاری موجب

فرااثبات‌گرایی به شدت متأثر از آثاری است که در عرصه‌های زبان‌شناسی پدید آمده است؛ به طوری که نزد این گروه از اندیشمندان (سوسور، بارت، اشتراوس و...) فضای جغرافیایی، زبان است. تمرکز رویکردهای فرااثباتی بر فضا، معطوف به شناسایی عناصر قیاسی (نشانه‌ها و مفاهیم) و کشف شیوه‌ای است که این عناصر بدان سازمان می‌یابند تا پیامی را برسانند. به طور کلی اندیشمندان این مکتب به نادیده گرفتن و حتی نفی عامل منفرد انسانی در تولید نمادها و عناصر موجود در فضای جغرافیایی گرایش دارند. در نظر آنها نمادها در فضای جغرافیایی، پدیدار ظاهری و ساختار و معنای نهفته و ناپیدا دارند که برای علت‌یابی چگونگی پدیدار می‌بایست ساختار و معنای نهفته درونی را کشف کرد. پاساساختارگرایی مبنای فکری فلسفه پست‌مدرنیسم به شمار می‌رود و در آراء اندیشمندانی همچون میشل فوکو، ژاک دریدا، هایدگر، ویتگنشتاین و... تبلور یافته است و به طور کلی دو وجه مشخص دارد:

(۱) نفی وحدت

از دیدگاه پاساساختارگرایان هر آنچه تاکنون متضمن وحدت و دارای مفهوم کانونی و حقیقی تلقی می‌شده، در واقع چندوجهی، متکثر و متأثر از نیروهای غیرعینی است؛ بنابراین هیچ نظریه، مفهوم و اندیشه حقیقی، مستقل و روشنی وجود ندارد و جهان علم مملو از مفاهیم غیرکامل و قرائت‌پذیر است. بر این مبنا در وادی علوم انسانی و تاریخ، از حیث مبنایی و فلسفی هیچ نوع مفهوم و نظریه تعمیم‌پذیر و وحدت‌پذیر فارغ از قدرت وجود ندارد (لچت، ۱۳۸۳: ۱۲۰-۱۱۹).

متضمن یکدیگرند و هیچ‌گونه رابطه قدرتی وجود ندارد که بدون ساختار تبعی حوزه‌ای از دانش و فرهنگ باشد؛ بنابراین برای شناخت فضا بهتر است از چستی روابط قدرت و گفتمان‌های موجود پرسیده شود (فوکو، ۱۳۷۸: ۴۰-۳۹). در نظر آنها قدرت، وجهی بنیادین و گریزناپذیر از زندگی اجتماعی است و درعین‌حال همه ابعاد زندگی اجتماعی از آن متأثر می‌شود.

به‌طورکلی ساختارگرایی و پساساختارگرایی در پاره‌ای از عقاید مشترک‌اند، ولی این به معنای همسانی این دو نیست. ساختارگرایی در پی آشکارکردن حقیقتی ژرف برگرفته از ساختارها و سیستم‌های غیرعینی است (صالحی امیری، ۱۳۸۶: ۱۵۱) که علت ظهور نمادها در فضای جغرافیایی است. حال آنکه از نظر پساساختارگرایان فرهنگ و نمادهای وابسته به آن به شیوه‌های گوناگون و متنوع تفسیر می‌شوند و امکان حصول یک علت مشخص برای ظهور یک نماد فرهنگی در فضا وجود ندارد؛ بنابراین تلاش پژوهشگر باید اساساً صرف فهم و نه تبیین پدیدارها و روابط انسانی شود و می‌باید تحلیل علی را به علوم طبیعی وانهد. نتیجه ظهور پساساختارگرایی در رابطه‌شناسی سیاست و فضا، نسبی‌شدن نمادها، عناصر و گفتمان‌های فرهنگی و طرح «روابط قدرت» به جای «روابط و معانی» بود و گرایش به تأکید بر این نکته دارد که گزاره و علم حقیقی و نماد فرهنگ مستقل به‌طور مبنایی قابلیت عینیت و پدیداری ندارد. بدین ترتیب معنای نمادها و پدیده‌های موجود در فضای جغرافیایی مستلزم «نامعین‌بودگی بی‌پایان» است.

نادیده‌گرفتن اراده و آزادی کنشگران در شکل‌دهی به فضای جغرافیایی شده است. فضا در مکتب پساساختارگرا بیش از آنکه به‌صورت مطلق تحلیل شود، به‌صورت یک فرایند، رابطه و کنش متقابل مفهوم‌سازی می‌شود.

۲) نفی وجود حقیقی ارزش‌ها و هنجارها

از دیدگاه پست‌مدرنیست‌ها، مفاهیمی همچون حقیقت، عقلانیت، عدالت، خیر و همه مفاهیم و نهادهای فضایی مستقل از فرایندهای قدرتمند شکل‌دهنده آنها نیستند؛ بلکه فرآورده این فرایندها هستند؛ بنابراین به‌طور مستقل و حقیقی وجود ندارند. چنین نمادها و ارزش‌هایی در فضای جغرافیایی و در مطالعات جغرافیایی فرهنگی از متن قدرت سیاسی و علائق اجتماعی جدا نیستند و فضای مستقل از ایدئولوژی و قدرت وجود ندارد؛ بنابراین تلاش پژوهشگر باید اساساً صرف فهم و نه تبیین پدیدارها و روابط انسانی شود و تحلیل علی را به علوم طبیعی وانهد.

از دیدگاه پست‌مدرنیسم (پساساختارگرایی) معانی، اندیشه‌ها و نظریه‌ها همگی مفهوم ظاهری و عینیت خود را در فضای جغرافیایی با فرایند قدرت‌گرا و ایدئولوژیک حذف و غیریت‌سازی به دست می‌آورند؛ به بیان دیگر برای ایجاد هویت و فرهنگ برای هر جامعه، دیگر هویت‌ها و فرهنگ‌ها می‌باید بیگانه تلقی شوند و همه تمایزها در سنت فلسفی، همچون صدق و کذب، حق و باطل و... و پیرو آن نهادها و مفاهیم فرهنگی به این شیوه تکوین می‌یابند.

به‌طورکلی قدرت و نهادهای تصمیم‌گیرنده موجود در فضای جغرافیایی و چگونگی پراکندگی آنها

جدول ۱. مقایسه فضای جغرافیایی در مکتب اثباتی و فضای جغرافیایی در مکتب هرمنوتیک

روش‌ها	هستی‌شناسی	شناخت‌شناسی	انسان‌شناسی	جامعه‌شناسی	فضاشناسی	فضاسازی
اثباتی	مطلق‌گرایی پدیده‌ها	شناخت مبتنی بر عقل	فاعلیت انسان، خودمختاری انسان	جامعه‌شناسی مبتنی بر نظریه‌های کلان، نفی متغیرهای محیطی و جغرافیایی	قوانین علمی و اجتماعی را در زمان و فضا فراگیر می‌داند	استفاده از تجویزات روش‌شناسی اثباتی برای برنامه‌ریزی
فرااثباتی	نفی واقعیت پدیده‌ها	شناخت مقید به گفتمان	انسان اسیر گفتمان است	نفی نظریه‌های کلان، جامعه‌شناسی تاریخی	نیز شکل و نقش خود را تغییر می‌دهد. با تفاوت نظام ارزشی، پدیده‌های متفاوت جغرافیایی به وجود می‌آیند	استفاده از تجویزات روش‌شناسی اثباتی برای نظریه‌پردازی

منبع: برگرفته از افضل‌ی و کیانی، ۱۳۸۹: ۱۰۹

دید شده این مفهوم عام، در مکاتب فلسفی مختلف معنی خاص، متمایز و حتی متضاد می‌یابد و بنابراین ارائه راه‌حل برای معضلات فضایی بدون در نظر گرفتن چهارچوب نظری و روشی برای آنها امکان‌پذیر نخواهد بود.

در مطالعات روش‌شناسی دو مکتب عمده اثبات‌گرایی و فرااثبات‌گرایی وجود دارد که بر شناخت مفاهیم مختلف از جمله فضا تأثیرگذارند. در مکتب پوزیتیویسم یا اثبات‌گرایی برای تبیین فضا (فضاشناسی) و حل معضلات فضایی (فضاسازی) می‌بایست از ابزارهای کمی و اثباتی فارغ از گرایش به ایدئولوژی سیاسی با اتکا بر روش‌شناسی استقرایی بهره برد؛ بنابراین تجویزها و راهکارهای برگرفته از این مکتب جهان‌شمول است و صرفاً عینیات را به مثابه پدیده‌های مستقل از ذهن انسان بررسی می‌کند و کمتر به ویژگی‌های فرهنگ بومی و شرایط سیاسی-نهادی یک چشم‌انداز در برنامه‌های خود توجه دارد؛ در حالی که با اعتقاد به وجود اختصاصات مکانی-فضایی چشم‌اندازها رویکرد پوزیتیویستی با چالش

با توجه به مطالب بالا، مهم‌ترین ویژگی‌های فضای جغرافیایی در چهارچوب مکتب هرمنوتیک بیان می‌شود:

الف- نمادها و فرایندهای فضایی متأثر از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی خود هستند.

ب- هر فضای جغرافیایی به یک منبع قدرت و اقتدار وابسته است که الزاماً این منبع قدرت و اقتدار سیاسی ممکن است مشهود هم نباشد.

ج- برداشت و نتیجه‌گیری و تفسیر افراد مختلف از فضای واحد براساس انگیزه و ذهنیت آنها ممکن است ناهمسان باشد و این رویه مؤید نسبی بودن فضاست.

نتیجه‌گیری

چنانکه گفته شد اصولاً در هر شاخه علمی، مفاهیم و نظریات بنیادینی با تعریف اختصاصی آن علم وجود دارد؛ لیکن مفهوم‌یابی هر کدام از ابعاد مسائل و مفاهیم نیازمند تعیین چهارچوب نظری و تعیین نوع نگاه پژوهشگر به این پدیده است؛ به بیان دیگر همچنان که

به‌ویژه در بخش انسانی آن به تحلیل‌های استقرایی در نتیجه ماهیت قانونمند جغرافیایی با دیده تردید نگریسته‌اند و آن را رد و انکار و روش ناحیه‌ای را توصیه کرده‌اند. در مطالعات جغرافیای ناحیه‌ای علاوه بر شرایط طبیعی و اجتماعی - اقتصادی خود ناحیه لازم است ناحیه مدنظر با اقتصاد سیاسی کشور و میزان وابستگی به اقتصاد جهانی پیوند داده شود؛ زیرا امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که همه نواحی جغرافیایی از شرایط درون‌زا (کنش در مقیاس محلی) و شرایط برون‌زا (ناشی از آثار سایر سطوح و مقیاس‌ها) تأثیر می‌پذیرند که در روش‌شناسی اثبات‌گرا چندان به آنها توجه نمی‌شود. هر ناحیه جغرافیایی کیفیت منحصر به فردی دارد، اما هیچ ناحیه و مکانی جدا و منفرد نخواهد بود؛ بدین‌سان که هر ناحیه با ناحیه یا نواحی دیگر همبستگی پیدا می‌کند. از سوی دیگر مطالعه فرایندها و ساخت‌های سیاسی - فرهنگی به‌طور ذاتی ارزشی و معیار صدور این گزاره پیش‌زمینه‌های ایدئولوژیک است؛ بنابراین اتکای صرف بر روش‌شناسی اثبات‌گرا چهارچوب درستی را برای اراده‌ها و تصمیمات تجویزی و توصیه‌ای فراهم نمی‌کند.

به‌طور کلی در اثبات‌گرایی این اعتقاد وجود دارد که پیشرفت در مطالعات علوم جغرافیایی مستلزم پذیرش روش‌ها و معیارهای رایج در علوم طبیعی است و اینان در واقع تبیین علت‌یاب را مناسب می‌دانند. تبیین‌های علت‌یاب، بر نظریه‌ها و قوانین کلی و عینی تجربی استوارند؛ در حالی که معتقدان به روش‌های هرمنوتیک به فهم‌پذیری اولویت می‌دهند. از این دیدگاه چون موضوع مطالعه‌شده در فضای جغرافیایی به باورها، ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی و

روبه‌رو می‌شود؛ به‌طوری که اختصاصات مکانی از جمله ویژگی‌های فرهنگی و ایدئولوژیک و ویژگی‌های ساخت سیاسی مستقر در هر کشور و مکان، امکان ارائه نظریات تعمیم‌پذیر را درباره امور سنتزی، نظیر رابطه انسان و محیط مشکل می‌کند؛ به همین دلیل بیشتر مطالعات اثباتی در علوم جغرافیایی مبتنی بر مطالعه یک مکان خاص ارائه می‌شوند و تمامی ویژگی‌های روش‌شناسی اثباتی را دارند.

به‌طور کلی تبیین علی در مطالعه علوم تجربی در بیشتر مواقع منجر به بروز گزاره‌های تعمیم‌پذیر می‌شود؛ در حالی که در علوم جغرافیایی به‌ویژه در مطالعه نسبت سیاست و فرهنگ با سایر ابعاد فضا، روش قیاسی و استنتاجی نیز به کار می‌رود؛ زیرا عملکرد قدرت و ایدئولوژی کمتر امکان پیش‌بینی‌پذیری دارد و رابطه‌شناسی و مطالعات سنتزی ضرورتاً می‌بایست نمونه موردی داشته باشد و امکان تعمیم‌پذیری ندارد و منجر به تولید گزاره‌های تعمیم‌پذیر نمی‌شود؛ بنابراین یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های علم تجربی را ندارد؛ زیرا هیچ واحد سیاسی بر روی زمین مشابه واحد دیگر نیست و به‌ویژه در جغرافیای سیاسی - فرهنگی از تعمیم‌پذیری سخن گفته نمی‌شود؛ به دلیل اینکه اختصاصات مکانی از جمله ویژگی‌های فرهنگی و ایدئولوژیک و ویژگی‌های ساخت سیاسی مستقر در هر کشور، امکان ارائه نظریات تعمیم‌پذیر را درباره امور سنتزی نظیر رابطه سیاست و فضا در وجه عملیاتی و کاربردی مشکل می‌کند.

به نظر می‌رسد کسانی همچون «رونالد جانستون» و «هارتسورن» و برخی دیگر از جغرافی‌دانان برجسته با ملاحظه همین تفاوت‌ها و نبود تشابهات در جغرافیا

نظیر آمار، ریاضی و مدل‌های اثباتی تلفیق و بیشتر مطالعات کاربردی در حوزه علوم جغرافیایی بر روش‌های آماری و کمی و استفاده از تکنیک‌ها مبتنی شده است.

منابع

- افضلی، رسول و کیانی، وحید، (۱۳۸۹). **تبیین جایگاه اثباتی و فرااثباتی در مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک**، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره ۴۲، شماره ۷۲، ۱۰۳-۱۲۰.
- اشتراوس، لئو، (۱۳۷۳). **فلسفه سیاسی چیست؟**، ترجمه فرهنگ رجایی، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی - فرهنگی.
- بشیریه، حسین، (۱۳۷۹). **نظریه‌های فرهنگی در قرن بیستم**، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی آینده‌پویان.
- بهنروز، فاطمه، (۱۳۸۴). **فلسفه روش‌شناسی و تحقیق علمی در جغرافیا**، تک‌جلد، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- پوراحمد، احمد، (۱۳۸۶). **قلمرو و فلسفه جغرافیا**، تک‌جلد، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- پوپر، کارل ریموند، (۱۳۸۱). **منطق اکتشاف علمی**، ترجمه حسین کمالی، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی - فرهنگی.

ایدئولوژیک توجه دارد، این موارد همه ذاتاً معنا دارند و با اغراض فردی، جمعی و سنت فرهنگی گره خورده‌اند؛ بنابراین ارائه راهکارها و قوانین جهان‌شمول در حل معضلات فضایی امکان‌پذیر نیست. از این منظر اعتقاد به رابطه سیاست و فرهنگ و تأثیرگذاری در فضای جغرافیایی در بسیاری مواقع نیازمند اتخاذ رویکرد ساختارگرا یا پساساختارگرا یا دست‌کم اثبات‌گرای عقلانی در مطالعه موضوعات و پدیده‌های فضایی است.

در مکتب هرمنوتیک، نظام‌های قدرت حاکم با توجه به نوع ایدئولوژی و گفتمان اعتقادی خود منشأ ظهور فضا و تعادل‌ها یا نامتعادلی‌های فضایی‌اند. در این مکتب نیز با توجه به وجود رابطه علت و معلولی بین قدرت با ظهور فضای جغرافیایی و با توجه به تنوع نظام‌های حاکم، معضلات و مسائل فضای جغرافیایی بدون معنی عام و تعمیم‌پذیر و کاملاً تفسیرپذیر و متغیر است؛ بنابراین امروزه تبیین فضا و تجویز روش‌ها و رویکردهای بهبوددهنده فضای جغرافیایی در سطح عملیاتی متأثر از اندیشه اثبات‌گرایانه است و شناخت تفسیری و تفهیمی نیز در حیطه نظریه‌پردازی ساری و جاری است.

البته اصولاً نظریه‌پردازی در علوم انسانی ذاتی نظیر فلسفه، سیاست، ادبیات، تاریخ و ... اصولاً از ماهیت کیفی و عقلانی برخوردار است؛ در حالی که یافتن راه‌حل‌های کاربردی برای مسائل اجتماعی - فضایی رویکرد پوزیتیویستی و تجربی دارد؛ بنابراین متأثر از رویکرد اثبات‌گرا، امروزه نسبت به گذشته هرچه بیشتر روش‌های کمی و اثباتی در پایش و کنترل تغییرات فضایی پذیرفته‌اند؛ از همین روست که پژوهش‌های حوزه برنامه‌ریزی فضایی با موضوعات و علوم کمی

شبلینگ، ژاک، (۱۳۷۷). **جغرافیا چیست؟**، ترجمه سیروس سهامی، تک‌جلد، چاپ اول، مشهد، انتشارات محقق.

شکویی، حسین، (۱۳۹۳). **اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا**، جلد اول، چاپ شانزده، تهران، انتشارات گیتاشناسی.

شکویی، حسین، (۱۳۸۳). **اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا**، جلد دوم، چاپ اول، تهران، انتشارات گیتاشناسی.

شیروانی، علی، (۱۳۸۵). **کلیات فلسفه**، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات دارالفکر.

صادقی، رضا، (۱۳۹۴). **آشنایی با فلسفه علم معاصر**، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.

صالحی امیری، سید رضا، (۱۳۸۶). **مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی**، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، ققنوس.

صدوق، حسن و سعیدی، عباس، (۱۳۸۷). **نظام فضایی به‌مثابه جوهره مطالعات جغرافیایی**، فصلنامه جغرافیا، دوره ۴، شماره ۱۰ و ۱۱، ۱-۲۲. فوکو، میشل، (۱۳۷۸). **مراقبت، تنبیه و تولد نوزادان**، ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، نشر نی.

قزلسفلی، محمدتقی، (۱۳۸۸). **رسانه و ساخت هویت ملی**، فصلنامه سیاست، دوره ۴۹، شماره ۳، ۳۲۱-۳۳۴.

پیشگاهی‌فرد، زهرا، پوراحمد، احمد و واثق، محمود، (۱۳۸۴). **فلسفه مکان جغرافیایی**، فصلنامه اندیشه‌های فلسفی، دوره ۲، شماره ۴، ۱۷۹-۲۰۲.

حافظنیا، محمدرضا، (۱۳۹۳). **فلسفه جغرافیا**، فصلنامه برنامه‌ریزی و آمایش فضا، دوره ۱۸، شماره ۲، ۲۷-۵۶.

حافظنیا، محمدرضا، احمدی‌پور، زهرا و قادری، مصطفی، (۱۳۸۹). **سیاست و فضا**، تک‌جلد، چاپ اول، مشهد، انتشارات پاپلی.

حافظنیا، محمدرضا، (۱۳۸۵). **اصول و مبانی ژئوپلیتیک**، تک‌جلد، چاپ اول، مشهد، انتشارات پاپلی.

داوری اردکانی، رضا، (۱۳۷۴). **فلسفه چیست؟**، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

دولفوس، اولیویه، (۱۳۶۹). **فضای جغرافیایی**، ترجمه سیروس سهامی، تک‌جلد، چاپ اول، مشهد، نشر نیکا.

رامشت، محمدحسین، (۱۳۸۸). **فضا در ژئومورفولوژی**، فصلنامه برنامه‌ریزی و آمایش فضا (مدرس)، دوره ۱۴، شماره ۴، ۱۱۱-۱۳۶.

سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۵). **علم چیست؟ فلسفه چیست؟**، تک‌جلد، چاپ دوازده، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی صراط.

سیدامامی، کاووس، (۱۳۹۱). **پژوهش در علوم سیاسی**، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق.

- قلی‌زاده، آذر، (۱۳۹۰). *جامعه‌شناسی فرهنگی*، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- کاظمی، علی‌اصغر، (۱۳۸۶). *روش و بینش در سیاست*، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات دفتر مطالعات و تحقیقات وزارت امور خارجه.
- کاظمی، علی‌اصغر، (۱۳۹۰). *جهانی‌شدن سیاست و فرهنگ*، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات قومس.
- کامران، حسن و واثق، محمود، (۱۳۸۹). *تبیین در جغرافیا براساس فلسفه اسلامی*، فصلنامه جغرافیا، دوره ۸، شماره ۲۴، ۷۳ - ۸۹.
- لازی، جان، (۱۳۹۰). *درآمدی تاریخی بر فلسفه علم*، ترجمه علی پایا، تک‌جلدی، چاپ ۷، تهران، سمت.
- لاوین، ت. ز، (۱۳۸۳). *از سقراط تا سارتر*، ترجمه پرویز بابایی، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، مؤسسه نشر نگاه.
- لچت، جان، (۱۳۸۳). *پنجاه متفکر بزرگ*، ترجمه محسن حکیمی، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات خجسته.
- لشکری، احسان، (۱۳۹۳). *سیاست و شهر*، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، نشر انتخاب.
- مالینوفسکی، برونیسلاو، (۱۳۷۹). *نظریه‌ای علمی درباره فرهنگ*، ترجمه عبدالمجید زرین‌قلم، تک‌جلد، چاپ دوم، تهران، گام نو.
- مرداک، جاناتان، (۱۳۹۲). *جغرافیای پسا‌ساختارگرا*، ترجمه رسول افضلی و مصیب قره‌بیگی، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات زیتون سبز.
- میلنر، آندرو و براویت، جف، (۱۳۹۰). *درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر*، ترجمه جمال محمدی، تک‌جلد، چاپ دوم، تهران، ققنوس.
- متقی، ابراهیم و کاظمی، حجت، (۱۳۸۶). *سازمان‌نگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، فصلنامه سیاست، دوره ۳۷، شماره ۴، ۲۰۹-۲۳۷.
- میرحیدر، دره، بدیعی، مرجان، ذکی، یاشار و میراحمدی، فاطمه السادات، (۱۳۹۵). *دلایل افول دیدگاه فضایی - کمی در مطالعه‌های جغرافیای سیاسی*، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره ۴۸، شماره ۱، ۱۷۷-۱۹۶.
- نش، کیت، (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی‌شدن، سیاست، قدرت*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، نشر کویر.
- واثق، محمود، (۱۳۸۴). *فلسفه مکان جغرافیایی*، فصلنامه اندیشه‌های فلسفی، دوره ۲، شماره ۴، ۱۷۹-۲۰۲.
- هیوز، هنری استیورات، (۱۳۶۹). *آگاهی و جامعه*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تک‌جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی.
- Dalby, Simon, (2014). **Imperialism, Domination, culture: the continued relevance of critical geopolitics**, *Geopolitics journal*, DOI: 10.1080/14650040802203679, Pp 413-436.

- Lorimer, Hayden, (2008). **Cultural geography: non-representational condition and concerns**, Progress in human geography, DOI: 10.1177/0309132507086882, Pp136- 154.
- Peck, Jamie & Wills, Jane, (2000). **What is geography?**, Antipode journal, volume 32, no1, Pp 76-94.
- Soja, Edward, (1990). **Postmodern geographies**, reassertion of space in critical social theory, Verso, second expression, London – Newyork, p 432.
- Dikshit, R, (1982). **Political geography contemporary perspective**, McGraw Hill company, P 235.
- Driver, Flix, (2013). **Research in historical geography and in the history and philosophy of geography in the UK, 2001- 2011: an overview**, journal of historical geography, doi: 10.1016, Pp 203-211.
- Griffiths, M, (2013). **Fifty key thinkers in international relational**, London and newyork: Routledge.
- Johnston, R, (2009). **Spatial science**, International Encyclopedia of Human geography, Vol 10, Pp 383- 394.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی